

وقتی در مورد مولانا اندیشه می‌کنم، احساس عجیبی به سراغ من می‌آید که جز احساس عجز و بیچارگی یک انسان خاکی، در برابر وجود افلاکی مولانا و اقیانوس اندیشه‌های ژرف و آفریده‌های آسمانی او، چیز دیگری نیست. اوست که جام جهان را با شراب عشق لبریز کرده، با حکمت و خرد جاودانه، جهان را روشنی بخشیده و پیچیده‌ترین پرسش‌های انسان را پاسخ گفته است. برای قرن‌ها و نسل‌ها از اعماق تاریخ و از دل فرهنگ و تمدن ایرانی پیام سبز صلح و صفا را هدیه کرده است و اگر من خاکی جرئت می‌کنم که در حلقه‌ی بزرگان و سخن‌شناسان و مولوی‌پژوهان حرفی بگویم، شاید تنها به خاطر آن باشد که دیری است مثل هر فارسی‌زبان دیگری به مولانا و اشعار دل‌انگیز او عشق می‌ورزم. انس من با مولانا از کودکی است؛ آن‌گاه که در خانه‌ی بابایم بودم. کتاب مثنوی معنوی در ردیف دیوان حافظ، گلستان سعدی و شاهنامه‌ی فردوسی و البته قرآن مجید، موجود بود. برای نخستین بار از پدرم شنیدم که می‌گفت:

مثنوی معنوی مولوی هست قرآن در زبان پهلوی
هم او بود که برای نخستین بار به گوش من خواند که:

من نمی‌گویم که آن عالی‌جناب هست پیغمبر، ولی دارد کتاب
در محلی که من زندگی می‌کردم، بزرگ‌مردی با نام «ملا عبدالرشید» مثنوی می‌خواند و ما را نیز
به خواندن مثنوی تشویق می‌کرد. من آن هنگام با غزل‌های شمس آشنا نبودم. وقتی از زبان مردم
شنیدم که:

زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست،
و نیز بیت‌های دل‌انگیز دیگر از دیوان شمس، از پدرم می‌پرسیدم شاعر این شعرها کیست؟ او
می‌گفت: مال همه است، «انگور را بخور مپرس ز باغش»! هم از پدرم شنیدم که از سنت زیبای
تاجیکان می‌گفت که زمستان‌ها در خانه‌ی کلانی گرد می‌آمدند و شاه‌نامه و مثنوی می‌خواندند و
در آن مجلس به تفسیر آن آثار می‌پرداختند تا عوام را نیز بهره باشد.

وقتی سرنوشت من را به دانشگاه کشاند و دانشجوی زبان و ادبیات فارسی شدم هنوز ایدیولوژی
کمونیستی فشار شدیدی به مردم بار می‌کرد و اگر ادبیات گذشته را مطالعه می‌کردند، با یافتن
سخنانی که با اندیشه‌ها و ایدیولوژی کمونیستی سازگاری نداشت، شروع به ناسازگاری و تهدید
می‌کردند. اما امروز خوشبختانه، هم نظامی کمونیستی به جرگه‌ی تاریخ پیوسته و هم در تمام

مدارس و دانشگاه‌های این مرز و بوم، آثار بزرگان زبان فارسی، خوانده می‌شود و مردم ما با جان و دل، در پی کافتن و یافتن فرازهای بلند و سخنان جان‌رُبای بزرگانی چون مولانا هستند. چرا که به قول استاد فرزانه محمدعلی اسلامی ندوشن، مولانا «سخن‌گوی یگانه‌ی انسان‌هاست» و جست‌وجوی سخنان او، به مردم تاجیک که او را با تمام وجود همانند ایرانیان، از آن خود می‌دانند، ختم نمی‌شود؛ بل در سراسر جهان رونقی روزافزون دارد.

این اقبال بی‌نظیر از فرزانه‌ایی چنو، بی‌چیزی نیست. این که فرهیختگان جهان به وجودش افتخار می‌کنند و از شراب سخنش هر دم، شهدی تازه و گورا می‌نوشند، خود حاکی از هیبت و عظمت مردی است که نه تنها بلخ و قونیه در پس پشت گذاشت که جهان بشریت را درنوردید.

این جانب، به عنوان یک عاشق عاجز که به قول تاجیکان «هم چشم عاشق کور است و هم زبانش لال»، بر اثر عشق بی‌اندازه‌ای که به شعر فارسی و به ویژه به مولانا دارم، هر دم که بخوام از او سخن بگویم، زبانم می‌گیرد و قلمم برای نوشتن و به تصویر کشیدن این عشق از سر شیفتگی و دلبردگی، احساس عاجزی می‌کند. بررسی در میان استادان بزرگی که هر یکی در مولوی‌شناسی سهم سترگی دارند و بدون تردید صدبرابر بهتر از من مولانا و آثار او را شناخته‌اند، سخن گفتن بسی دشوارتر است. به همین روی، در برابر همه‌ی عاشقان فرهنگ و تمدن ایران‌زمین و پژوهندگان توانا و مولوی‌پژوهان دانا، سر تعظیم فرود می‌آورم و عذر می‌خواهم که سخنانم در خور عقل حساس و دل‌های بی‌حد و قیاس شما نیست.

موضوع سخنرانی من، چنان که می‌دانید، «نگاهی به مولانا‌شناسی در روسیه و شوروی سابق» است. در این فرصت کوتاه تلاش می‌کنم به کارهای ارزنده‌ای که در زمینه‌ی مولانا‌شناسی به زبان روسی انجام شده است، نگاهی بیان‌دازم.

اسم مولانا و نام مثنوی و دیوان شمس از قرن ۱۸ میلادی با نوشته‌ی سیاحان و ترجمه‌ی برخی از کتاب‌هایی که از زبان‌های اروپایی به زبان روسی برگردانده شده، آمده است؛ اما در این سده، راستی که چیز دندان‌گیری هم از مولانا در روسیه یافت نمی‌شود. ولی به طور جدی آثار مولانا از قرن ۱۹ اول در غرب و بعد در روسیه ترجمه و مورد بررسی قرار گرفت. جالب است یادآور شوم که شهرت مولانا در غرب و از جمله در روسیه در قرون ۱۷، ۱۸ و ۱۹ مثل شهرت سعدی، فردوسی، حافظ و ... نبوده است. به نظر چنین می‌رسد که جهان غرب در آن روزگار آماده‌ی

درک اندیشه‌های مولانا نبود و یا می‌توان گفت بعدتر نیازمند نهفته‌های درونی این اندیشمند بزرگ شد. گویا تا رسیدن به اندیشه‌های مولانا، بایست جهان یک مرحله‌ی دیگری را پشت سر می‌گذاشت. این است که هم در کشورهای غربی و هم در روسیه، مولانا دیرتر شهرت پیدا کرد؛ اما از نفوذی که مولانا در کشورهای غربی یافت؛ می‌توان این امید را داشت که در روسیه هم خواه ناخواه به طور جدی مولانا پژوهی رونق سزاوار خود را یافته است و خواهد یافت.

در روسیه و حوزه‌ی کشورهای شوروی سابق، نخستین کسی که به طور جدی به پژوهش آثار مولانا پرداخت «آگافانگل یفیمویچ کیریمسکی» است که اصلاً اهل اوکراین بوده است. او یک بخش مهم از کتاب خود به نام «**تاریخ ایران و ادبیات و عرفان آن**» را به زندگی و آثار مولانا بخشیده است و تعداد عظیمی از اشعار مولانا را به زبان روسی به صورت تحت‌اللفظ ترجمه کرده است. کیریمسکی در پژوهش خود که متکی به پژوهش‌های گوناگون غربی و شرقی بود، مولانا جلال‌الدین رومی را بزرگ‌ترین شاعر و عارف فارس و سراسر جهان اسلام نامیده است. وی در پژوهش خود جز آثار مولانا، از یادداشت‌های سلطان‌ولد، مناقب‌العارفین افلاکی و دیگر تذکره‌ها از جمله تذکره‌ی دولت‌شاه سمرقندی و کتاب نفحات‌الانس جامی به خوبی استفاده کرده است. کیریمسکی یک‌جا به درستی می‌گوید که محققان اروپایی وقتی در باره‌ی مولانا سخن می‌رانند از منبع قدیم‌تر که همان مناقب‌العارفین افلاکی باشد، استفاده نکرده‌اند؛ در عوض از کتاب تذکرت‌الشعرا‌ی دولت‌شاه سمرقندی که چند قرن بعدتر تهیه شده است، بهره‌ها برده‌اند. کتاب مناقب‌العارفین افلاکی در سال ۱۸۸۰ به زبان فرانسوی ترجمه شده است و تا این زمان همه‌ی محققان اطلاعشان درباره‌ی مولانا، مبنی بر نوشته‌های کتاب «**تاریخ سخنوری در ایران**»، نوشته‌ی یک دیپلمات اتریشی بنام ژوزف فون هامر پورگشتال است که در سال ۱۸۱۸ در وین انتشار یافته بود. کیریمسکی آثار نویسندگانی چون اته، نیکلسون، پاول‌هورن و ادوارد براون را خوانده بود. استاد کیریمسکی بر اساس منابع تاریخی، زندگی و روزگار مولانا را از زمان زاده شدن تا هنگام وفات به گونه‌ای ترسیم می‌کند که با گذشت حدود یک سده از آثارش، میان اندیشه‌های او و بزرگان دیگری که سپس‌تر در باره‌ی مولانا نوشته‌اند، تفاوت فاحشی وجود ندارد. از جمله وقتی از رابطه‌ی شمس و مولانا سخن می‌گوید، آن دو را با سقراط و افلاتون همانند می‌داند؛ یعنی همان تاثیری که شمس بر جلال‌الدین داشته است، سقراط به افلاطون داشته است. وی

اضافه می‌کند: «شاگردانی هم‌چون افلاتون اگرچه بی‌ترید، به مراتب با سوادتر و با استعدادتر از سقراط بودند؛ ولی با این همه در نزد سقراط سر تعظیم فرود می‌آوردند».

باری استاد کیریمسکی به طور مفصل از فرقه‌های تصوف و به ویژه از فرقه‌ی مولویه اطلاع می‌دهد. هم‌چنین در بخش سوم کتاب که **آثار جلال‌الدین** نام گرفته است از نسخه‌های خطی «فیه مافیه» که در کتاب‌خانه‌های ترکیه و در برخی کتاب‌خانه‌های دیگر بوده، در باره‌ی نسخه‌های خطی دیوان کبیر که در موزه‌ی بریتانیا و قونیه موجود بوده، در باره‌ی چاپ‌های سنگی این آثار که در لکنهو و در سال ۱۸۷۹ منتشر شده، ترجمه‌های اروپایی اشعار مولانا و دوازده کتابی که در آلمان، انگلیس، فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی انتشار یافته است، اطلاع می‌دهد. پس از آن به بررسی مثنوی می‌پردازد و درباره‌ی مثنوی به طور مفصل سخن می‌گوید و مثنوی را دایرت‌المعارف عرفان می‌خواند و تاکید می‌کند که بدون این کتاب بزرگ عرفان را نمی‌توان به درستی فهمید. پس از بررسی مثنوی و تاکید بر جایگاه این کتاب نادر در تاریخ ادبیات و تمدن ایران و جهان، به بررسی نسخه‌های موجود چاپی و ترجمه‌های مثنوی به زبان‌های اروپایی و شرح‌های موجود از جمله کتاب کمال‌الدین حسین خوارزمی به نام «جواهر الاسرار» که نسخه‌ی چاپ سنگی لکنهو ۱۸۹۴ را در اختیار داشته و هم‌چنین کتاب نظام‌الدین محمود حسین شیرازی را که با نام «حاشیه‌ی داعی» (تولد ۱۴۰۷ م.)، معروف بوده و چاپی سنگی لکنهو (۱۸۶۵)، را در اختیار داشته است، اطلاع می‌دهد. او هم‌چنین در باره‌ی ۵ شرح دیگر که در ایران و هند و ترکیه صورت گرفته، از جمله شرح خواجه ایوب پارسا (۱۷۰۸)، با نام شرح معنوی که در بمبئی به چاپ رسیده، سخن می‌گوید. پس از آن آقای کیریمسکی به بررسی ترجمه‌های مثنوی به زبان‌های اروپایی می‌پردازد، به گونه‌ای که این کتاب را می‌توان «فهرست مولاناشناسی» در اروپا نامید. چنان‌که می‌فرماید: ما فهرست همه‌ی ترجمه‌ها را که از آغاز قرن ۱۹ در اروپا انجام شده است در این جا آورده‌ایم. آقای کیریمسکی درباره‌ی ۱۹ ترجمه‌ای که به زبان‌های اروپایی تا آغاز قرن بیست صورت گرفته، به طور مفصل توضیح داده است و پس از آن در کتاب خود نمونه‌هایی از مثنوی معنوی و دیوان شمس را در ترجمه‌ی تحت‌اللفظ آورده است. هر چند مدت زیادی از زمان انتشار کتاب کیریمسکی گذشته است، باز هم این پژوهش یکی از بهترین پژوهش‌هایی است که در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیست در روسیه انجام شده است.

دومین پژوهش‌گری که به طور جدی درباره‌ی مولانا و عرفان ایرانی تحقیقات بسیار جدی را انجام داده است، استاد «یوگینی برتلس» می‌باشد که در سال‌های بیستم قرن گذشته انجام داده است. کتاب «تصوف و ادبیات صوفیانه» نخستین کتابی است به زبان روسی که مولف با دانش‌های لازمه تلاش کرده است به سوال: عرفان چیست و ادبیات عرفانی چه نقشی در گسترش ادبیات فارسی داشته است؛ پاسخ بگوید. باید یادآور شد که استاد برتلس ایران‌شناس برجسته‌ای بوده که به زبان و ادبیات فارسی و منابع ایرانی وقوف کامل داشته است. استاد برتلس هنگام پژوهش و مطالعه‌ی ادبیات عرفانی به خصوص شعر فارسی سعی کرده است که سرچشمه‌های تصوف و ظهور اندیشه‌های انسانی را در شعر فارسی نشان دهد، مصطلحات و یا دانش‌واژه‌های عرفانی را توضیح دهد و بدین طریق شرح و توضیح متون عرفانی را به زبان روسی در زمینه‌ی علمی به راه بیان‌دازد. در این کتاب استاد برتلس با اتکا به منابع ایرانی و پژوهش‌های مربوط به عرفان و ادبیات فارسی محققان ایرانی و غیر ایرانی، خطوط اصلی شعر عارفانه را معین نموده و ارتباط فرقه‌های مختلف را به تحقیق کشیده است. استاد برتلس می‌نویسد: «بزرگترین نمایندگان شعر عرفانی فارسی سنایی، عطار و مولانا بوده‌اند؛ ولی مولانا جلال‌الدین رومی در واقع از آن شاعرانی جهانی است که با کمال تأسف پژوهندگان چنان که می‌باید به آثار او توجه جدی نکرده‌اند و ویژگی‌های آثار او را بررسی ننموده‌اند. او با تأسف یادآور می‌شود که از آثار گران‌بهای این شاعر و عارف بزرگ تنها یک یا دو کتاب به صورت متن علمی و انتقادی انتشار شده است و بسیاری از نوشته‌های او هنوز به چاپ نرسیده است. این حرف‌ها را آقای برتلس در سال ۱۹۲۶ نوشته است. وی به بررسی آثار مولانا و به ویژه مثنوی و مقایسه‌ی آن با حدیقه‌ی سنایی و منطق‌الطیر عطار می‌پردازد و پس از بررسی همه‌جانبه و تطبیقی آثار عطار و سنایی، بر این باور است که مثنوی اوج توسعه‌ی ادبیات عرفانی است؛ کتابی که در تاریخ ادبیات جهان نظیر ندارد. او اذعان می‌دارد که مثنوی را جهان می‌شناسد و ضرورتی ندارد من از عظمت این اثر سخن برانم. این جا می‌خواهم در رابطه‌ی جلال‌الدین رومی با اسلاف او سنایی و عطار حرف بزنم. هرچند به اندیشه‌ی صاحب‌نظران، مولانا در شاعری بدون تردید بزرگتر از این دو بزرگوار بوده است باز هم خود مولانا اشاره‌های فراوانی دارد که پیوند او را با این دو نشان می‌دهد. چنانکه در مثنوی می‌فرماید:

ترک جوشی کرده‌ام من نیم خام از حکیم غزنوی بشنو تمام استاد برتلس پس از آوردن دلایلی از ارتباط مولانا با سنایی و عطار تلاش کرده است تاثیر عطار به مثنوی را نشان بدهد. درباره‌ی ویژگی‌های مثنوی، وی اندیشه‌های جالبی دارد که به نظر بنده قابل توجه است. او می‌گوید که در قیاس عطار، مولانا همیشه در بیان احساسات خود حد و حدود را می‌دانست و او همیشه می‌توانست احساس را چنان استفاده کند که بدیهیات شکل را نیز نگه دارد. همچنین استاد برتلس مشترکات و ویژگی‌های حدیقه‌ی سنایی و مثنوی معنوی مولانا را نشان می‌دهد. به نظر استاد برتلس بعضی از سطرهای مثنوی به نحوی شرح و بعضی نیز مشمول نکات حدیقه‌ی سنایی می‌باشد. هرچند استاد برتلس پژوهش جداگانه‌ای درباره‌ی مولانا ندارد، باز هم در «**کتاب تاریخ ادبیات**» اش و هم در کتاب «**عرفان و ادبیات صوفیانه**» به مولانا و آثار او بهای بلند داده است.

دیگر کتابی که درباره‌ی آن می‌خواهم حرف بزنم، کتاب محقق گرجی آقای «**جاویلیدی**» می‌باشد که سال ۱۹۷۸ در شهر تفلیس تحت عنوان «**از سرچشمه‌های ادبیات ترک**» به زبان روسی انتشار شده است. به نظر من ناوابسته به اسمش که ظاهراً سخن از ادبیات ترک می‌رود، پژوهش ارزشمندی است. آقای جاویلیدی با اتکا به منابع فراوان به زبان‌های شرقی و غربی و قبل از همه به آثار مولانا پژوهش مهمی را در زمینه‌ی مولوی‌شناسی انجام داده است. این کتاب از هفت باب ترکیب یافته و تحقیق و بررسی اندیشه‌های مولانا را در بر می‌گیرد. محقق با اتکا به منابع دست اول و دانش‌های لازمه در ادبیات و عرفان و فلسفه نه تنها مسایل مربوط به روزگار و آثار و احوال مولانا را بررسی می‌نماید، بلکه مسایلی از قبیل جان و تن، حقیقت کل، کیهان‌شناسی، وقت و فضا، فنا و بقا، یگانگی و چندگانگی و را از دیدگاه مولانا به بررسی کشیده است. اهمیت این کتاب برای ما در آن است که نخستین بار به زبان روسی با آگاهی ژرف، پژوهش‌هایی که تا کنون در ترکیه در زمینه‌ی مولانا‌شناسی انجام شده است مورد بررسی علمی قرار داده است و آنها را ارزیابی کرده است. مولف به زبان فارسی نیز آشنایی داشته، نه تنها آثار مولانا؛ بلکه پژوهش‌های استاد فروزانفر، سید ابوالقاسم رضوان کاشانی، استاد رضا زاده شفق، علی دشتی و چند تن دیگر را بررسی کرده است. در مورد نسبت مولانا به ادبیات فارسی در مقدمه می‌فرماید «مولانا ایرانی بود و به زبان فارسی می‌نوشت و کاملاً پیداست که او به ادبیات فارسی

تعلق دارد؛ ولی به دلیل آنکه بخش مهمی از عمر پر برکت او در قونیه گذشته و در آنجا طریقت مولویه را پایه‌گذاری کرده، بدون تردید اندیشه‌های او میراث ادبی او به رشد و توسعه‌ی اجتماعی و فرهنگی و مذهبی ترکان اثر ناستردنی داشته است. آقای حلیم چلبی در این راستا نوشته است «همه‌ی شاعران بزرگ ما یا به طور مستقیم پیروان فرقه‌ی مولویه بودند و یا تحت تاثیر شدید مولانا و پیروانش. این تاثیر را به غیر از شعر و ادب در زمینه‌های علم، موسیقی، هنر و حتی هنرهای دستی می‌توان دید». پژوهنده، تاثیر جهان‌بینی مولانا را بر ادبیات ترک به ویژه در شکل ادبیات ترکی با دلایل فراوان نشان می‌دهد. او می‌گوید که در طول بیش از هفتصد سال مولانا منبع الهام تقریباً تمام شعرای ترک بوده است، از سلطان ولد تا ناظم حکمت همه تحت تاثیر مولانا بوده‌اند. انتشار زبان فارسی در میان روشنفکران و افراد باسواد ترک باعث معرفیت و انتشار اندیشه‌های مولانا بوده است. آقای جاویدزی می‌گوید که تاثیر جهان‌بینی و دیدگاه‌های مولانا را به ادبیات ترکی به ویژه در مرحله‌ی نخستین این ادبیات که عرفان و تصوف ایدیولوژی اصلی آن دوره بوده است، احساس می‌کند. می‌گوید: «یونس امری» و «عاشق پاشا» همیشه و به طور منظم به اندیشه‌های مولانا تکیه کرده‌اند. محقق گرجی هدف خویش را در انشای این کتاب بررسی افق‌های اساسی جهان‌بینی مولانا جلال‌الدین رومی اعلام کرده است و معتقد است که بدون بررسی این مطالب، بسیاری از گره‌های توسعه‌ی ادبیات ترک نمی‌تواند باز شود. باری در میان نوشته‌های فراوانی که در باره‌ی مولانا به زبان روسی انتشار شده است، انصافاً این کتاب پژوهشی است جدی و ای کاش به زبان فارسی ترجمه می‌شد و در اختیار مولوی‌شناسان بزرگ قرار می‌گرفت.

طبیعی است که درباره‌ی جنبه‌های مختلف آثار و زندگی مولانا در شوروی سابق ده‌ها پایان‌نامه‌ی دکتری در زمینه‌های زبان‌شناسی و ادبیات‌شناسی، فلسفه، علوم اجتماعی، علوم اخلاقی، روانشناسی و ... نوشته و دفاع شده است. مقالات زیادی نیز از جمله به زبان روسی و زبان‌های دیگر شوروی سابق انتشار شده است؛ ولی به نظر بنده اغلب آن پژوهش‌ها در حد پژوهش‌های ارزنده‌ی علمی که در کشورهای دیگر از جمله در ایران انجام شده است، نیستند. امروز در روسیه ده‌ها سایت در زمینه‌ی عرفان و حتی مولوی‌شناسی فعال است، کتب فراوانی را از انگلیسی به زبان روسی ترجمه و انتشار می‌کنند. اغلب این کتاب‌ها به نظر بنده تکرار آن اندیشه‌هایی است که

زمانی به زبان فارسی آفریده شده بود. کتب فراوانی از دکتر جواد نوربخش که در غرب به عنوان قطب فرقه‌ی نعمت‌الهی شناخته می‌شود و ادیس‌شاه نام کسی که زاده‌ی افغانستان و بزرگ شده‌ی هند است و تا حالا در آمریکا زندگی می‌کند، به زبان روسی ترجمه و انتشار شده است. در حال حاضر در قلمرو شوروی سابق به ویژه روسیه روآوردن به عرفان و مسایل مافوق الطبیعه (متافیزیک) و غیره توجه روزافزون می‌شود. این است که بسیاری از کتاب‌ها از زبان‌های اروپایی ترجمه و به زبان روسی انتشار شده است. در میان این کتاب‌ها، پژوهش‌های ارزشمندی نیز وجود دارد. ولی پژوهش‌های سطحی و کم‌مایه بیشتر است.

اما بسیاری از نوشته‌هایی که در زمان شوروی انتشار شده بود، مغرضانه بوده و تحت فشار ایدیولوژی کمونیستی انجام شده بود. برای نمونه چند سطری از کتاب یک محقق تاجیک می‌آورم که به زبان روسی حدود پنجاه سال پیش تحت عنوان «**جهان‌بینی جلال‌الدین رومی**» در دوشنبه انتشار یافته است. این کتاب یکی از نمونه‌های جالبی است که پژوهنده از غار ایدیولوژی کمونیستی به دیدگاه‌های مولانا نظر انداخته است. برای آنکه وقت شما را زیاد نگیرم کفایه است چند جمله را از مقدمه‌ی این کتاب اقتباس کنم تا ببینیم که از کدام دریچه به ادبیات نگاه کرده است: «علم مارکسیستی و لنینیستی هنگام بررسی میراث گذشته بر آن نظر است که هر ملت بزرگ یا کوچک در ایجاد تمدن جهانی شرکت می‌کند و به گنجینه‌ی آن تمدن سهم خویش را می‌گذارد» وی پس از آوردن حرف‌های عمومی به انتقاد علمای بوژوازی و شرقی می‌پردازد که یکی از دیدگاه غرب‌زدگی و دیگری از دیدگاه شرق‌زدگی به مسایل نگاه می‌کنند و هر کدام هر چیز مثبت را به خود نسبت می‌دهد و به نظر محقق مذکور این دو دیدگاه به علوم انسانی اثر منفی گذاشته و حتی به مولاناشناسی نیز تاثیر منفی داشته است. پس از آوردن این انتقاد، طبیعی است که از برتری دیدگاه‌های مارکسیستی و کمونیستی حرف می‌زند و می‌خواهد از مولانا یک کمونیست بسازد. پژوهنده آورده است که آثار مولانا در گسترش آزاداندیشی در خاورمیانه و آسیای میانه تاثیر عمیقی داشته است. در مساله‌ی مقایسه‌ی اندیشه‌های مولانا با عقاید و ایدیولوژی اسلامی، محقق به غلو راه می‌دهد. در مقدمه‌ی کتاب آمده است: «از نیمه‌های قرن نوزدهم از برکت ظهور اندیشه‌های انقلابی و دموکراسی در جهان اسلام امکان پیدا شد که بر آثار جلال‌الدین رومی از دریچه‌های دیگری نظر اندازند و آن را با مقررات دین اسلام مقابل گذارند.

او می‌نویسد نخستین کسی که اندیشه‌های مخالف مولانا را بر ایدیولوژی اسلام ارتدوکس مقایسه کرد و مهم بودن بررسی این مساله را تاکید نمود «میرزا فتحعلی آخوند زاده» اندیشمند بزرگ آذربایجان است که دارای اندیشه‌های دموکراسی و انقلابی بود. مولف از ترجمه‌ی روسی آثار منتخب میرزا فتحعلی آخوند زاده که در سال ۱۹۵۶ در مسکو انتشار یافته است، اقتباسی می‌آورد که مایه‌ی تاسف و قابل ملاحظه است: «ملای رومی بهشت و دوزخ را اعتراف نمی‌کند و به روز رستاخیز اعتقاد ندارد. او با هستی کل آمیزش یافتن را بهشت می‌داند و جدایی از آن را دوزخ می‌شمارد ... همچنین مولانا پیغمبری و امامت را نمی‌پذیرد و این از حکایت پاسخ ساکنان شهر صبا به پیامبری که به نزد آنها فرستاده شده بود می‌توان احساس کرد. وقتی مولف این هرزه‌ها را می‌آورد که به هیچ وجه کسی که با آثار و افکار مولانا آشنایی دارد نمی‌تواند بپذیرد، باید درک کرد که سطح اندیشمندی این محقق شوروی و امثال او در آن روزگار در چه پایه بوده است. طبیعی است که مقالات جداگانه و پژوهش‌های ارزشمندی نیز در این یا آن جمهوری سابق شوروی در زمینه‌ی شناخت مولانا وجود دارد و اینجا امکان بررسی همه‌ی نوشته‌ها را نداریم. اخیراً در تاجیکستان ده‌ها کتاب و پژوهش‌هایی در باره‌ی آثار و افکار مولانا به چاپ رسیده است که خود موضوع صحبت دیگری است. من خواستم یک نگاه گذرا به برخی از کارهایی که به نظرم ارزنده است بیاندازم.

موضوع بررسی ترجمه‌های آثار مولانا نیز از جمله به زبان روسی یکی از موضوع‌های جالبی است که اینجا در باره‌ی آن مفصل نمی‌ایستم؛ زیرا نیاز به بررسی ویژه‌ای دارد. فقط اشاره می‌کنم که به زبان روسی در طول بیش از ۱۰۰ سال اخیر هم منتخباتی از دیوان شمس و هم پاره‌هایی از مثنوی معنوی بارها و بارها انتشار شده است. اخیراً با همکاری رایزنی فرهنگی ایران در روسیه ترجمه‌ی کامل مثنوی نیز انجام یافت و انتشار شد؛ ولی همه‌ی صاحب‌نظران می‌دانند که شعر اصیل ترجمه‌ناپذیر است. طبیعی است که ترجمه‌ی اشعار مولانا کاری است بسیار سنگین و امکان ندارد که انتظار داشته باشیم که آن الفاظ و معانی بلند و آن شور و شعفی که مولانا دارد به زبان دیگری ترجمه بشود. مولانا اشعاری دارد که شور و شیدایی، موسیقی درونی و معانی بلند آن را تنها در زبان فارسی می‌توان خواند و درک کرد:

آغاز عالم غلغله، پایان عالم زلزله عشقی و شکری با گله، آرام با زلزله‌ها

این زبان سحرانگیز و تعبیرات حیرت‌خیز تنها در زبانی شکرریز، مانند زبان فارسی نمود پیدا می‌کند و بعید است به هیچ زبان دیگری ترجمه شود. اغلب ترجمه‌هایی که از اشعار مولانا به زبان روسی انجام شده است، سبک است که من در برخی از مقاله‌هایم که در مورد ترجمه‌های شعر فارسی به زبان روسی نوشته‌ام، بدان اشاره‌ها کرده‌ام.

در بسیاری از موارد در ترجمه‌های روسی، شعر آسمانی مولانا معمولی و زمینی می‌شود و یا مطابق و موافق به روحیه‌ی مترجم روسی می‌گردد که نمونه‌ی عالی آن یک غزلی است در ترجمه‌ی مترجم معروف روس، آقای «الیا سالوینسکی» که بارها در کتاب‌های مختلف انتشار یافته است. تقریباً در همه‌ی ترجمه‌های روسی، عشق مولانا عشقی زمینی، از جنس روسی‌اش گشته است:

ای شما که بندگان زنان زیبارخ هستید، بدانید که من عاشق دیرینه‌ام
اینک در خواب عشق فرو رفته‌ام، من عاشق دیرینه‌ام.

بدون تردید این مضمون به زبان روسی خوانا و زیباست؛ ولی به هیچ وجه مال مولانا نیست. جلد اول مثنوی هم که چندی پیش انتشار شد و به دستم رسید وقتی شروع به خواندن کردم دیدم که میان ترجمه و اصل مثنوی معنوی به قول خواجه حافظ شیرازی: بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا! مسئله‌ی بررسی ترجمه‌های آثار مولانا به زبان روسی موضوع بحث دیگری است که در فرصتی مناسب اگر خدای یکتا بخواهد انجام خواهم داد.

حضار محترم گرامی اینجا که اکتفا می‌کنم، عذری هم دارم. قصد من بررسی همه‌جانبه یا گزارش فهرست‌وار پژوهش‌های مولاناشناسی به زبان روسی نبوده؛ بلکه خواسته‌ام به بعضی از نکات پژوهش‌هایی که به نظر من جالب بودند، نگاهی بیاندازم. امیدوارم شکل کامل سخنرانی را به صورت مقاله انتشار کنم. از آنکه وقتتان را گرفتم معذرت می‌خواهم.